

اسرائیل و مصر در خاورمیانه پس از صدام

رحمان قهرمانپور

مقدمه

خواهد بود، حمله آمریکا آثار عینی و استراتژیک متعددی نیز دارد که در مرحله کنونی شاهد بروز تدریجی این آثار هستیم. این آثار را در چند سطح می‌توان مورد توجه قرار داد: ۱- روابط کشورهای خاورمیانه با بازیگران فرامنطقه‌ای و مخصوصاً آمریکا؛ ۲- روابط کشورهای خاورمیانه بایکدیگر؛ ۳- تحول در روابط دولت - جامعه در منطقه و مخصوصاً جهان عرب به واسطه تغییر در قومیت‌گرایی، دموکراتیزاسیون، طبقات اجتماعی، زنان، مذهب و نظامیان. از یک منظر متدولوژیک نمی‌توان با دقت فراوان تشخیص داد که مسیر تحولات چگونه خواهد بود. آنچه معلوم است شروع این تحولات از سطح فراملی است، اما شکی نیست که تحولات

حمله آمریکا به عراق و پیروزی نسبتاً سریع، هر چند مبهم، این کشور و نحوه سقوط بغداد، آثار کوتاه مدت و بلندمدت متعددی در منطقه خاورمیانه برجای خواهد گذاشت. بغداد اولین بار به دست مغولها سقوط کرده بود و به همین دلیل در تفکرات اعراب دومین سقوط بغداد، آن هم بدون مقاومت قابل توجه، نوعی سرشکستگی برای امت عرب محسوب می‌شود. بازتاب سقوط بغداد در جهان عرب بسیار ناامیدکننده بود، تا جایی که حتی روشنفکران لیبرال عرب نیز نتوانستند از ابراز احساسات ناسیونالیستی خودداری کنند. علاوه بر این آثار ذهنی، که بی‌شک در رویکرد آینده اعراب به جهان مؤثر



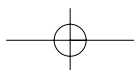
آینده در هر سه سطح یاد شده رخ خواهد داد و مدیریت همزمان این تحولات را برای دولتهای اغلب ناکارآمد خاورمیانه به مراتب دشوارتر خواهد کرد. دلیل این امر را شاید بتوان در پیوستگی میان مشروعیت نظامهای حاکم و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی دانست، به این معنا که ایجاد انسجام و هویت ملی در داخل، تا حد زیادی وابسته به نسبت دادن مشکلات داخلی به نیروهای خارجی بوده است. در این نوشتار می‌کوشیم تأثیر حمله آمریکا به عراق را بر دو بازیگر مهم منطقه خاورمیانه یعنی اسرائیل و مصر در سه سطح ذکر شده مورد توجه قرار دهیم. این تأثیرات شامل فرصتها و تهدیدها خواهد بود.

۱- اسرائیل: تهدیدها و فرصتها

این اجماع نظر در میان تحلیلگران وجود دارد که اسرائیل اصلی‌ترین برنده جنگ عراق است. زیرا افزون بر تقویت موقعیت یکجانبه‌گرایانه متحد استراتژیک این کشور، یعنی آمریکا، در خاورمیانه، زمینه برای قدرت‌نمایی اسرائیل در دو بُعد فشار لابیهای یهود بر دولت آمریکا و کمکهای جاسوسی این کشور در شکست دادن صدام فراهم شد. همین‌طور، برخلاف جنگ اول خلیج فارس، اسرائیل توسط موشکهای عراق مورد هدف قرار نگرفت و استفاده صدام از بمبهای شیمیایی و حتی هسته‌ای علیه اسرائیل تحقق نیافت. جنگ عراق را می‌توان تبدیل برخی تهدیدات ناشی از حادثه ۱۱ سپتامبر به فرصت

برای اسرائیل دانست. در حدفاصل حادثه فوق و حمله آمریکا به عراق، اسرائیل همواره در صدد بود تا خود را اصلی‌ترین قربانی تروریسم با منشاء خاورمیانه‌ای نشان دهد. مقامات اسرائیل و مخصوصاً لابیهای یهود می‌کوشند تا از طریق بهره‌برداری از رسانه‌های جهانی شده، این نکته را به افکار عمومی جهان بقبولانند که اسرائیل با دشمنان خطرناکی مواجه است که الزاماً عقلانی عمل نمی‌کنند. اقدامات صدام زمینه مناسبی برای اجرای این استراتژی رسانه‌ای فراهم آورده است. از طرف دیگر اسرائیلیها در تعریف خود از محیط استراتژیک پس از ۱۱ سپتامبر به این نتیجه رسیده بودند که باید از طریق گسترش روابط با آمریکا و خطرناک نشان دادن کشورهای مخالف آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه، زمینه را برای تشدید مبارزه دولت بوش و استفاده از شیوه‌های نظامی در این راستا فراهم کنند.^(۱) در صورت تحقق این امر، شکاف میان جهان اسلام و غرب آشکارتر می‌شد و امکان استفاده گسترده اسرائیل از تبلیغ مسلمانان، به عنوان منبع اصلی تروریسم بین‌المللی افزایش می‌یافت. در چنین حالتی اسرائیل می‌توانست با اطمینان خاطر بیشتری در فکر اقدام نظامی برای حفظ مونوپولی خود بر تسلیحات هسته‌ای در منطقه باشد.

از نظر اسرائیلیها، حمله آمریکا به عراق یک گام دیگر ولی به مراتب مهم‌تر و اساسی‌تر برای تحقق خاورمیانه جدید است، خاورمیانه‌ای که در آن یک منطقه‌گرایی اقتصادی حول اسرائیل



شکل خواهد گرفت و به تدریج کشور اسرائیل توسط ملتها و دولتهای خاورمیانه مشروع شناخته خواهد شد. منطقه گرایی اقتصادی می تواند رفتار عقلانی را در خاورمیانه تقویت کرده و با کاهش عدم قطعیت در روابط میان کشورها، زمینه توسعه اقتصادی و در نتیجه سیاسی را فراهم آورد و منجر به افول تروریسم و بنیادگرایی اسلامی شود.

تحقق این خاورمیانه جدید با پشتیبانی و حمایت آمریکا منجر به تقویت پارادایم امنیتی برآمده از خاورمیانه جدید در قبال پارادایمهای دیگر امنیتی نظیر پارادایم مدیترانه (با حمایت اروپا)، پارادایم نظم منطقه ای عربی (با حمایت مصر و برخی کشورهای عربی) و بالاخره پارادایم جهان اسلام (با حمایت ایران) خواهد شد.^(۲)

این امر می تواند مانع از بین المللی شدن مناقشه اعراب - اسرائیل شود؛ چیزی که اعراب و فلسطینیها به دنبال آن هستند. بدین ترتیب با ایجاد تحولات ساختاری در نظام بین الملل و تشدید روند یکجانبه گرایی، محیط استراتژیک منازعه اعراب - اسرائیل به نفع اسرائیل تمام خواهد شد. حتی اگر هدف نهایی آمریکا متقاعد کردن اسرائیل به خروج از نوار غزه و کرانه باختری باشد، آن هم به دلیل کاهش تهدیدات علیه امنیت ملی این کشور،^(۳) مقامات اسرائیل در اوج قدرت از سرزمینهای اشغالی عقب خواهند نشست و مانع از تکرار سناریوی لبنان خواهند شد.

مهم ترین فرصت ناشی از جنگ عراق

برای اسرائیل عبارت است از اتصال دو منطقه استراتژیک شامات و خلیج فارس به یکدیگر و تحقق آرزوی اسرائیل برای دستیابی به خلیج فارس و منابع انرژی آن. در نتیجه این امر:

- ۱- زمینه مناسبی برای تحقق امنیت ملی اسرائیل در مدار دوم و سوم به وجود می آید؛
- ۲- از نیاز اسرائیل به ترکیه جهت کنترل عراق، ایران و سوریه کاسته می شود؛
- ۳- اسرائیل می تواند با استفاده از فضا و خاک عراق به نیروگاه اتمی بوشهر نزدیک شود؛
- ۴- با حمایت از امارات متحده عربی در قضیه جزایر سه گانه ایران را تحت فشار قرار دهد؛
- ۵- با تحت فشار قرار دادن سوریه و لبنان زمینه اتصال شرق مدیترانه را به دو منطقه استراتژیک خلیج فارس و شامات فراهم آورد.

این امر می تواند گامی دیگری در راستای سیاست از نیل تا فرات باشد.

حاصل کلام آنکه؛

- ۱- تقویت موقعیت آمریکا در منطقه خاورمیانه و تحقق یکجانبه گرایی این کشور، قدرت مانور اسرائیل را در منطقه افزایش داده و زمینه تبدیل شدن این کشور به یک متغیر مستقل در معادلات منطقه خاورمیانه را افزایش می دهد.
- ۲- افزایش شکاف فرآتلا ننتیکی بر سر خاورمیانه، موجب کاهش حضور اتحادیه اروپا و کشورهای حامی اعراب (از نظر اسرائیل) در خاورمیانه می شود. با توجه به مخالفت اسرائیل با مداخله اتحادیه اروپا در مناقشه اعراب - اسرائیل این امر به نفع اسرائیل است.



نظیر هند و چین برای گسترش روابط با اسرائیل و کاهش انزوای منطقه‌ای این کشور افزایش خواهد یافت.

تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی فوق می‌تواند رابطه دولت - جامعه را در اسرائیل

تحت تأثیر قرار دهند. سرخوردگی اعراب از شکست سریع صدام و «فروپاشی کاخ رؤیایی

اعراب» (به تعبیر فواد عجمی) موجب تقویت روحیه یهودیان و امیدواری آنها خواهد شد. گرچه

نباید فراموش کرد تضعیف «دگر» یهودیان، یعنی اعراب، می‌تواند در بلندمدت مبانی هویت ملی

را در اسرائیل تحت تأثیر قرار داده و تضعیف کند، بی‌شک شکست سنگین اعراب موجب

تقویت باورهای سنتی یهودیان در مورد برتر بودن آنها بر اعراب و نیز برگزیده بودن قوم یهود

خواهد شد. در فرهنگ یهود این باور وجود دارد که خداوند در همه زمانها، یک نفر را منجی

یهودیان قرار داده است و لذا وظیفه یهودیان کشف این فرد و حمایت از او می‌باشد. ظاهراً

این نقش را در حال حاضر جورج بوش ایفا می‌کند. شکست صدام به عنوان قهرمان اعراب

و حامی مردم فلسطین می‌تواند احساس امنیت را به عنوان یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های

شهروندان اسرائیل افزایش دهد و از این طریق رابطه دولت - جامعه را، حداقل تا چند سال

آینده، تقویت کند. از طرف دیگر انفعال سیاسی اعراب اسرائیل نیز می‌تواند زمینه‌های برخورد

با آنها و حتی وادار کردن آنها به مهاجرت از اسرائیل را فراهم کند. به این ترتیب آثار شکست

۳- افول موقعیت سازمان ملل به واسطه حمله آمریکا و متحدانش به عراق، منجر به کاهش فشار اعراب بر اسرائیل از طریق سازمان ملل شده و ابعاد بین‌المللی قضیه فلسطین را تضعیف خواهد کرد.

۴- پیروزی نسبتاً سریع آمریکا و تقویت مجدد موقعیت محافظه‌کاران جدید یا بازها، به عنوان اصلی‌ترین حامیان اسرائیل، در داخل دولت آمریکا می‌تواند منجر به تقویت سیاست تغییر رژیم دردکترین بوش شود؛ سیاستی که به دلیل هدف قرار دادن دشمنان اسرائیل به نفع این کشور است.

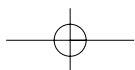
۵- سیاست آمریکا در مورد مبارزه با تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی در خاورمیانه می‌تواند انحصار اسرائیل بر تسلیحات هسته‌ای در منطقه را تداوم بخشیده و شکاف نظامی میان این کشور و دیگر کشورهای خاورمیانه را به شدت افزایش دهد.

۶- افول پان عربیسم به عنوان ایدئولوژی مسلط در میان دولتهای عربی می‌تواند ضمن زمینه‌های بهره‌برداری رهبران عرب از این ایدئولوژی در راستای تحکیم موقعیت خود و نیز اعمال فشار بر اسرائیل را کاهش دهد.

۷- اوج‌گیری ناسیونالیسم کردی در خاورمیانه می‌تواند مخالفان اسرائیل را در منطقه تحت فشار قرار داده و از توجه آنها به مسئله فلسطین بکاهد.

۸- با معلوم شدن نقش تکنولوژی جاسوسی اسرائیل در پیروزی آمریکا، تمایل کشورهای

۱۰۶



صدام را بر رابطه دولت - جامعه، حداقل تا چند سال آینده، می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- کاهش نگرانیهای مردم اسرائیل از بابت تهدیدات امنیتی اعراب؛

۲- افزایش احساس غرور در میان یهودیان به دلیل شکست اعراب؛

۳- افول انتفاضه دوم و کاهش اقدامات انتحاری؛

۴- افزایش باور به تعالیم یهود در میان گروهها و افراد مذهبی؛

۵- افزایش اعتماد نسبت به کارآمدی نخبگان اسرائیل.

نتایج حاصل از این روندها عبارت اند از:

۱- تحکیم مبانی هویت ملی اسرائیلیها و دولت یهود؛

۲- افزایش انسجام درونی در میان یهودیان اسرائیل؛

۳- تداوم نقش برتر نخبگان نظامی در فرایند تصمیم گیری؛

۴- تداوم رویکرد امنیتی در سیاستهای داخلی و خارجی به دلیل موفقیتهای حاصل از آن.

در کنار فرصتهایی که برای اسرائیل برشمردیم، تهدیداتی نیز متوجه این کشور است که نباید از آنها غفلت کرد. در سطح فرمانطقه ای مهم ترین تهدید خیزش افکار عمومی جهانی است. اسرائیلیها و یهودیها حتی اگر در بهترین حالت افکار عمومی جهانی را متقاعد کنند که: الف) جنگ با صدام ضروری بود؛ و ب) اسرائیل نقش کلیدی در شروع جنگ نداشت، نخواهند توانست حساسیت افکار عمومی جهانی را

نسبت به مسئله فلسطین کاهش دهند. بی شک روند کنونی در مخالفت افکار عمومی با خشونت تا چند سال دیگر ادامه خواهد یافت و متوجه مسئله فلسطین نیز خواهد شد. اگر رهبران و نخبگان عرب همراه با افکار عمومی غرب موجب بین المللی شدن مسئله فلسطین در سطح افکار عمومی جهانی شوند، اسرائیل تحت فشار قرار خواهد گرفت. امری که می تواند برخی از فرصتهای به دست آمده بر اثر فضای جدید را به تهدید تبدیل کند. از طرف دیگر کاهش تهدیدات علیه یهودیان و نیز مقصر دانستن آنها در حمله آمریکا به عراق، جریان کنونی ضد - سامی گرایی در اروپا را گسترش خواهد داد و این جریان منحصر به برخی گروههای سیاسی نظیر راستهای افراطی نخواهد شد. همین طور ممکن است دولتهای اروپایی برای اعمال فشار بر اسرائیل جهت پذیرش نقش اروپا، به طور غیرمستقیم از جریانهای ضداسرائیلی حمایت کنند. این امر می تواند نقش هولوکاست یا کشتار جمعی یهودیان را که یکی از مبانی اصلی هویت دولت یهود است، به شدت تضعیف کند.

در سطح منطقه ای مهم ترین تهدید ناشی از فضای جدید، تشدید بنیادگرایی اسلامی به واسطه تضعیف پان عربیسم در جهان عرب است. هر نوع بی ثباتی در کشورهای عربی بر اثر فشارهای ناشی از دموکراتیزاسیون از بالا و اصلاحات اقتصادی می تواند در کوتاه مدت ناکارآمدی نظامهای سیاسی عرب را افزایش

داده و موجب تشدید بنیادگرایی اسلامی شود که در بطن خود متوجه مخالفت با اسرائیل، به عنوان یک رژیم ضداسلامی در خاورمیانه؛

است. از همین رو مسئله بنیادگرایی همچنان یک تهدید برای اسرائیل باقی خواهد ماند. در حال حاضر ارتباط مستقیمی میان برقراری ثبات در عراق و انتفاضه وجود دارد. اگر آمریکا نتواند ثبات و امنیت لازم را در عراق برقرار کند، انتفاضه در حدی که انتظار می‌رود دچار افول نخواهد شد. افزایش حرکت‌های مردمی و تقویت آنها بر اثر سقوط صدام نیز می‌تواند موجب خلق حامی جدیدی برای مردم فلسطین شود. تشدید احساسات ناسیونالیستی در کوتاه مدت در کشورهای مثل اردن، مصر و تا حدی کشورهای عربی خلیج فارس، سوریه و عربستان می‌تواند رهبران این کشورها را به موضع‌گیری‌های ضداسرائیلی وارد کند؛ چیزی که رهبران عرب تلاش خواهند کرد از آن برای تثبیت موقعیت متزلزل خود و تقویت روابط با آمریکا بهره‌گیرند. سرانجام اینکه در درازمدت، افزایش فضای مانور اسرائیل در منطقه خاورمیانه، این کشور را با یک پارادوکس اساسی میان امنیت و هویت مواجه خواهد کرد. مبانی هویتی دولت یهود و حتی هویت ملی اسرائیل تا حد زیادی مبتنی بر تصویرسازی از خاورمیانه به عنوان یک منطقه ناامن است. انزوای نسبی اسرائیل در خاورمیانه به نفع هویت ملی این کشور و موقعیت نظامیان بوده است، زیرا بر اثر این انزوا نه تنها اقدامات اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی

در میان مردم اسرائیل توجیه شده است، بلکه زمینه برای نزدیکی بیشتر اسرائیل و آمریکا نیز فراهم شده است. تفکر اسرائیلیها در مورد امنیت ملی با این فرض آغاز می‌شود که اسرائیل درگیر نبرد برای بقاست. آنها خود را همواره با دو مسئله درگیر می‌دانند: ۱- مقابله با تهدید نظامی کشورهای همسایه عرب؛ و ۲- تلاش برای شناساندن خود به عنوان یک دولت حاکم مشروع. (۴) اگر در یک حالت خوش‌بینانه چنین فرض کنیم که مشکلات مزبور طی دهه‌های آینده تا حد قابل توجهی حل خواهد شد، نخبگان اسرائیل با یک فضای هویتی کاملاً دگرگون شده‌ای مواجه خواهند شد که الزاماً تقویت‌کننده هویت ملی یهودی و هویت دولت یهود نخواهد بود. در این وضعیت آنها با معضلی مواجه خواهند شد که نخبگان دیگر نظام‌های سیاسی خاورمیانه اکنون با آن مواجه شده‌اند: کاهش ظرفیت نظام سیاسی برای بهره‌برداری از تحولات منطقه‌ای در راستای تقویت هویت ملی و انسجام درونی. چنین تحولی در بطن خود می‌تواند حاوی یک تحول دیگر نیز باشد و آن افزایش تعاملات بیش از پیش اسرائیل با کشورهای خاورمیانه و در نتیجه تأثیر پذیرفتن هرچه بیشتر از منطق حکومت در خاورمیانه است که پیوند نزدیکی با اقتدارگرایی و ایستایی دارد. اصلی‌ترین راه برون شد از این وضعیت محتمل تشدید فرایند دموکراتیزاسیون در کشورهای خاورمیانه است؛ موضوعی که آمریکا با ابتکار عمل مشارکت

خاورمیانه‌ای در صدد متحقق کردن آن است. بیان ساده عبارات فوق این است که کاهش تهدیدات خارجی در اسرائیل منجر به افزایش تهدیدات داخلی به دلیل آرایش خاص و پیچیده نیروهای اجتماعی این کشور خواهد شد. افزایش وابستگی اسرائیل به آمریکا از دیگر مواردی است که در بلندمدت می‌تواند تهدیدی برای هویت یهودی و دولت یهود باشد. بعد از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل وابستگی اسرائیل به آمریکا همواره رو به افزایش بوده است. موقعیت کنونی می‌تواند این فرایند را بیش از گذشته تشدید کرده و آمریکایی شدن اسرائیل را تبدیل به یک مسئله مهم برای نخبگان و جامعه اسرائیل بکند. این روند می‌تواند موجب تعمیق شکاف سکولارها و مذهبیون در جامعه اسرائیل شود. به طور خلاصه در تحلیل آثار جنگ عراق بر جامعه اسرائیل در بلندمدت می‌توان این ادعا را مطرح کرد که بزرگ‌ترین چالش نخبگان اسرائیلی در دوده آینده عبارت است از چگونگی مدیریت فرایند گذار از اسرائیل کنونی به اسرائیل در خاورمیانه جدید.

۲- مصر و افول نظام منطقه‌ای عربی

با توجه به جایگاه تاریخی مصر در تحولات خاورمیانه، به نظر می‌رسد که بعد از اسرائیل، مصر بیشترین تأثیرات را از جنگ عراق خواهد پذیرفت. فراموش نکنیم که مصر نزدیک به دو دهه قدرت هژمون در جهان عرب بود و این قدرت بیش از آنکه ریشه در منابع مادی داشته باشد، نشأت گرفته از ایدئولوژی پان عربیسم بود که توسط جمال عبدالناصر تبلیغ می‌شد.^(۵) حتی بعد از افول هژمونی مصر در دهه ۱۹۷۰، این کشور همواره کوشیده است از موقعیت برتر خود در خاورمیانه و مخصوصاً جهان عرب برای پیشبرد اهدافش استفاده کند. مواجه شدن دولت مصر با بنیادگرایان اسلامی، نیاز این کشور را به تقویت پان عربیسم و ناسیونالیسم عربی بیش از پیش افزایش می‌داد. ثبات نسبی پدیدآمده در مصر در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، به این کشور امکان داد تا توسعه اقتصادی را به عنوان اصلی‌ترین محور منافع ملی خود تعریف کند. از نظر نخبگان مصر کلید حل بسیاری از مشکلات خارجی و داخلی مصر در توسعه اقتصادی این کشور است و این امر باید مبنای اصلی گسترش روابط مصر با جهان خارج باشد.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان گفت که وجه غالب تأثیرات جنگ عراق بر مصر بیش از آنکه فرصت باشد، تهدید است. زیرا باعث خواهد شد تا اولویتهای این کشور در داخل، منطقه و حتی نظام بین‌الملل به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و زمینه‌های تبدیل شدن دوباره مصر به هژمون جهان عرب به شدت تضعیف شود. همچنین استراتژی مصر برای تبدیل شدن به یک بازیگر مهم در محل تقاطع منطقه دریای سرخ، شامات، مدیترانه و شمال آفریقا و بهره‌برداری از این موقعیت جهت توسعه اقتصادی و حل مشکلات داخلی با ابهامات



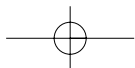
امر بود. در این چارچوب حفظ وضع موجود در عراق و وجود صدام به عنوان مخالف اصلی اسرائیل به نفع مصر بود و موجب افزایش اهمیت این کشور و فراهم شدن زمینه‌های ظهور دوباره مصر به عنوان هژمون نظام منطقه‌ای عربی در دهه‌های اولیه قرن بیست و یکم می‌شد. با شکست صدام و افول پان عربیسم پایه‌های اصلی استراتژی مصر در روابط خود با آمریکا و اسرائیل به شدت تضعیف شده است. گرچه آمریکا به مصر نیز تسلیحات می‌فروشد ولی سیاست این کشور همواره حفظ برتری نظامی اسرائیل بر مصر بوده است؛ چیزی که ناخرسندی نخبگان مصری را در پی داشته است. به این ترتیب می‌توان گفت که نتیجه جنگ عراق بر روابط آمریکا و مصر عبارت خواهد بود از افزایش وابستگی مصر به آمریکا به دلیل افول موقعیت این کشور در منطقه و کاهش قدرت چانه‌زنی آن در برابر آمریکا. گرچه آمریکا در کوتاه مدت و برای تثبیت موقعیت خود در عراق و آرام کردن افکار عمومی جهان عرب به مصر نیاز دارد، ولی بعید به نظر می‌رسد که مصر در سالهای آینده بتواند اهمیت استراتژیک خود را برای آمریکا حفظ کند.

تأثیر دیگر جنگ عراق که در چارچوب فوق قابل تحلیل است، افول موقعیت متوازن‌کننده احتمالی اتحادیه اروپا برای مصر در مدیترانه است. نخبگان مصری امیدوار بودند با گسترش فرایند بارسلونا، حضور کشورهای اروپایی در

زیادی مواجه شده است، آن هم به این دلیل که شرایط گذشته در محاسبات سیاسی مصر دچار تحول شده است.

در سطح فراملی تأثیرات جنگ عراق را می‌توان در سه مورد روابط آمریکا - مصر، مصر - اتحادیه اروپا و مصر و سازمانهای بین‌المللی مورد توجه قرار داد. مصر در کنار اسرائیل و ترکیه و عربستان از متحدان منطقه‌ای آمریکا می‌باشد اما قرار گرفتن این کشور در همسایگی اسرائیل، باعث شده است تا روابط این کشور با آمریکا همواره متأثر از روابط استراتژیک آمریکا و اسرائیل باشد. در سالهای اخیر و مخصوصاً بعد از ثبات نسبی برقرار شده در مصر که ناشی از افول موقعیت اسلام‌گرایان بود، استراتژی اصلی مصر در روابط خود با آمریکا عبارت بود از ایجاد توازن میان روابط آمریکا با اسرائیل و مصر. در این راستا مصر می‌کوشید با ایفای نقش فعال در منطقه، خود را به عنوان دروازه ورود آمریکا و اسرائیل به جهان عرب و خاورمیانه نشان دهد. نخبگان مصر در این راستا نقش یک میانجی میان اعراب و اسرائیل را ایفا می‌کردند. ایفای این نقش به نفع توسعه اقتصادی در مصر بود، به همین دلیل مصر به شدت نگران آن بود که نقش میانجی‌گرایانه این کشور در روند صلح اعراب - اسرائیل دچار افول شود. حفظ وضع موجود در روابط اعراب - اسرائیل در دوران انتفاضه دوم، به معنی وقوف آمریکا و اسرائیل به نقش مصر بود. حضور مؤثر مصر در معاهدات کمپ دیوید و وای ریور نیز گویای این

۱۱۰



مدیرانه افزایش یافته و منجر به توسعه اقتصادی این کشور شود. در همین راستا مصر می‌توانست از این موقعیت برای امتیاز گرفتن از آمریکا و اسرائیل استفاده کند. حضور بریتانیا در حمله به عراق و تضعیف سیاستهای خاورمیانه‌ای اتحادیه اروپا، در بهترین حالت منجر به افزایش روابط دوجانبه کشورهای اروپایی با مصر خواهد شد و نه افزایش حضور بازیگر قدرتمندی چون اتحادیه اروپا.

مسئله دیگری که در سطح نظام بین‌الملل قابل طرح است، افول جایگاه سازمان ملل در حالت کلی و سازمانهایی نظیر کنفرانس سران اسلامی و اتحادیه عرب از سویی دیگر است. به دلیل وجود نخبگان متعدد در مصر، این کشور همواره در سازمانهای مختلف بین‌المللی نقش مهمی را ایفا کرده است. انتخاب پطروس غالی، به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد، استقرار مقراتحادیه عرب در قاهره، نقش مصر در ایجاد جنبش غیرمتعددها، حضور مصر در کنفرانس سران اسلامی و بسیاری دیگر از سازمانهای بین‌المللی نظیر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نشانگر آن است که سازمانهای بین‌المللی نقش مؤثری در استراتژیهای سیاست خارجی مصر دارند. اما افول جایگاه سازمان ملل باعث خواهد شد تا توانایی مصر برای پیشبرد استراتژیهای خود در دو سطح منطقه‌ای و فراملی به طور همزمان با مشکلات عدیده‌ای همراه شود؛ به عنوان مثال، مصر مثل گذشته قادر نخواهد بود با طرح مسئله فلسطین در سازمان ملل و شورای

امنیت از اسرائیل و حتی آمریکا امتیاز بگیرد. آن عده از نخبگان مصری که در سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای نقش مؤثری ایفا می‌کند نظیر پطروس غالی و عمرو موسی، غالباً دارای گرایشهای ناسیونال لیبرال بوده و بر هویت مدیرانه‌ای مصریها تأکید می‌کنند. آنان با نزدیکی بیش از حد مصر به آمریکا موافق نیستند و در نقطه مقابل خواستار گسترش روابط مصر با کشورهای منطقه و کشورهای غیر غربی‌اند.

در سطح منطقه‌ای چالشهای پیش روی مصر عبارت‌اند از:

- ۱- آینده روابط مصر و اسرائیل؛
- ۲- آینده روابط عربستان - آمریکا و تأثیر آن بر روابط مصر و عربستان؛
- ۳- آینده روابط سوریه با آمریکا و اسرائیل و تأثیر آن بر روابط این کشور با مصر؛
- ۴- آینده نظام منطقه‌ای عربی؛
- ۵- آینده عراق و نوع حکومت آن؛
- ۶- رویکردهای آینده ایران به جهان عرب و آمریکا؛
- ۷- آینده روابط ترکیه با اسرائیل، ایران و جهان عرب؛
- ۸- آینده امنیت خلیج فارس بعد از افول سیاست مهار دوجانبه؛
- ۹- آینده منازعه فلسطینیها و اسرائیلیها و نقش مصر در آن.

گرچه چالشهای ذکر شده الزاماً تهدید نیستند، ولی به دلیل گرایش مصر به حفظ وضع



وجود در منطقه می‌توانند برای این کشور بالقوه تهدید محسوب شوند. حلقه اتصال موارد نه‌گانه فوق عبارت است از تأثیر آنها بر موقعیت مصر به عنوان واسطه جهان عرب، اسرائیل و آمریکا در روند صلح اعراب و اسرائیل. بی‌شک نخبگان مصری در قبال تضعیف نقش خود واکنش نشان خواهند داد و خواهند کوشید که از حاشیه‌نشین شدن این کشور در فرایند صلح خاورمیانه جلوگیری کنند. در این راستا رویکرد ایران، سوریه و عربستان نسبت به مسائل منطقه و در رأس آنها مسئله فلسطین از اهمیت ویژه‌ای برای مصر برخوردار است. مخالفت سرسختانه ایران و مخالفت مشروط سوریه با فرایند صلح و تردیدهای عربستان در این مورد، برای مصر از اهمیت خاص برخوردار است. اگر بر اثر فشارهای آمریکا، مواضع این سه کشور در این راستا تغییر کند، اهمیت مصر به شدت کاهش خواهد یافت. علائم کنونی که تأییدکننده این وضعیت اند، نگرانی مصر را افزایش داده است. عقب‌نشینی سوریه در قبال فشارهای آمریکا می‌تواند مواضع این کشور را در قبال مسئله فلسطین به نفع آمریکا تغییر دهد. به همین ترتیب نگرانی شدید مقامات سعودی در قبال حفظ موقعیت خود، به احتمال زیاد زمینه همراهی آنان با آمریکا را در قبال حل منازعه اعراب - فلسطین هموار خواهد کرد. افول موقعیت عربستان در خلیج فارس و بازارهای جهانی نفت و کاهش نفوذ این کشور در کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس، مصر

را از یک شریک استراتژیک در منطقه محروم خواهد کرد. مصر امیدوار بود با نزدیکی به عربستان و سوریه، مانع از افول نظام منطقه‌ای عربی شود. محتمل‌ترین سناریوها در رابطه با موارد نه‌گانه فوق عبارت‌اند از:

- ۱- افزایش قدرت مانور اسرائیل در منطقه و کاهش نیاز این کشور به نقش میانجی‌گرانه مصر در روابط اعراب و اسرائیل در بلندمدت؛
- ۲- تبدیل شدن حفظ نظام سیاسی به اصلی‌ترین اولویت نخبگان سعودی و کاهش توانایی آنان برای برقراری روابط استراتژیک با مصر؛
- ۳- عقب‌نشینی سوریه از مواضع خود در قبال مسئله فلسطین و نزدیکی این کشور به آمریکا و اسرائیل و کاهش اهمیت مصر در استراتژیهای سیاست خارجی سوریه؛
- ۴- افول نظام منطقه‌ای عربی به دلیل افزایش اختلاف در میان اعراب محافظه‌کار و انقلابی در بلندمدت، افزایش نقش آمریکا و اسرائیل در منطقه، تقویت هویت ترکی و ایرانی در قبال هویت عربی، و تغییر اولویتهای کشورهای عربی و در رأس قرارگرفتن بقای نظامهای سیاسی عربی. با اینکه در کوتاه‌مدت احساسات ناسیونالیستی، اعراب را برای چندین ماه و شاید چند سال به همدیگر نزدیک کند، ولی در بلندمدت وجود شکافهای عمیق میان آنها، زمینه دوری آنها از یکدیگر را مهیا خواهد کرد؛
- ۵- تشکیل یک حکومت دموکراتیک مردمی در عراق می‌تواند تقاضاهای داخلی را در مصر افزایش داده و زمینه‌های بروز ناآرامی اجتماعی

۱۱۲

۹- تحولات ساختاری ایجاد شده در سطح منطقه و نظام بین الملل برای دومین بار، موجب تقویت روند صلح اعراب - اسرائیل خواهد شد که در یک نگاه کلی و در بلندمدت تضعیف نقش میانجی گرانه مصر را دربر خواهد داشت. نتیجه این امر کاهش اهمیت ابتکار عملهای مصر در مناقشه اعراب - اسرائیل می باشد.

نتیجه تحولات منطقه ای و بین المللی فوق عبارت است از افزایش دوباره اهمیت تحولات داخلی در مصر نخبگان مصری پیش از جنگ عراق امیدوار بودند با پیگیری روند توسعه اقتصادی از افزایش شکاف میان دولت و مردم جلوگیری کنند، اما افول موقعیت این کشور در منطقه و نظام بین الملل، محرکه های توسعه را در این کشور به شدت تحت تأثیر قرار خواهد داد و احتمال ناآرامیهای داخلی را دوباره افزایش خواهد داد. این امر می تواند موجب تقویت موقعیت نظامیان در داخل مصر شود و تلاش حسنی مبارک برای ایجاد توازن میان نخبگان نظامی و سیاسی و جلوگیری از قدرتمندتر شدن نظامیان در عرصه سیاست را تحت تأثیر قرار دهد.^(۶) افزون بر این به دلیل ۱- وجود رابطه نزدیک میان نظامیان مصر و آمریکا و دریافت دوسوم کمکهای مالی آمریکا توسط نظامیان، و ۲- احساس خطر نظامیان از افول موقعیت خود به دلیل شکست سنگین ارتش و نخبگان نظامی عراق، این احتمال وجود دارد که اختلاف میان نخبگان نظامی و غیرنظامی افزایش یابد و موجب تضعیف نفوذ نخبگان غیرنظامی در عرصه

را افزایش دهد. از طرف دیگر تشکیل یک حکومت طرفدار آمریکا در عراق و افزایش قدرت شیعیان و کردها به نفع مصر نخواهد بود، زیرا موجب کاهش نیاز آمریکا به مصر خواهد شد؛

۶- اگر ایران از موقعیت ایجاد شده برای کاهش تنش در روابط خود با آمریکا و تقویت موقعیت منطقه ای خود استفاده کند، باز هم موقعیت مصر نزد آمریکا تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. افزون بر اینها شکست پان عربیسم در جنگ عراق، حس برتری تاریخی ایرانیان بر اعراب را تقویت کرده و موجب کاهش روند بهبود روابط ایران و اعراب از سوی ایران خواهد شد. به همین دلیل مصر مایل است با افزایش حضور ایران در تحولات جهان عرب مانع از گرایش این کشور به سوی غرب شود؛

۷- کاهش اهمیت محور ترکیه - اسرائیل به نفع مصر و جهان عرب است، اما نزدیکی بیشتر ایران و ترکیه می تواند زمینه های تضعیف موقعیت مصر در جهان عرب را فراهم کند؛

۸- شکست سیاست مهار دوجانبه منجر به تقویت نقش آمریکا و حکومت آینده عراق در تأمین امنیت خلیج فارس خواهد شد و این امر خواست دیرین مصر برای حضور در خلیج فارس را به شدت تحت تأثیر قرار خواهد داد. مصر در صدد بود منطقه دریای سرخ را با همکاری عربستان به خلیج فارس متصل کند، اما با جنگ عراق این امر از اولویت سیاست خارجی هر دو کشور خارج خواهد شد؛



می تواند نگرانیهای این کشور را تا حد زیادی کاهش دهد. اما نباید فراموش کرد که در کوتاه مدت و تا زمانی که موقعیت آمریکا در عراق تثبیت نشده است، رشد بنیادگرایی اسلامی در مصر به ضرر ثبات در عراق و موقعیت آمریکا خواهد بود.

شاید بتوان این ادعا را مطرح کرد که مهم ترین تأثیر جنگ عراق در سیاست داخلی مصر، افزایش بی ثباتی در این کشور به دلیل رشد دوباره بنیادگرایی اسلامی، کاهش خدمات اجتماعی و رفاهی، کاهش روند توسعه اقتصادی کشور و افزایش اختلاف میان نخبگان خواهد بود.

در کنار تهدیدات ایجاد شده برای مصر که غالباً در درازمدت خود را نشان خواهند داد، به نظرمی رسد که اغلب فرصتهای ایجاد شده برای مصر کوتاه مدت اند، اما این امکان وجود دارد که نخبگان مصری، این فرصتهای کوتاه مدت را تبدیل به فرصتهای درازمدت بکنند؛ به عنوان مثال، تداوم وضعیت بی ثباتی در عراق، تشدید بنیادگرایی اسلامی و احساسات ناسیونالیستی عربی به طور همزمان آن هم در کوتاه مدت، می تواند موجب نزدیکی مصر به آمریکا و اسرائیل شود، زیرا نتیجه طبیعی تحولات مزبور، افزایش تنش میان فلسطینیها و اعراب از یک سو و اسرائیلیها از سوی دیگر است. این احتمال وجود دارد که مصر برای حفظ اهمیت خود برای غرب، از نفوذ سنتی خود در عراق استفاده کند و میان ثبات و امنیت در عراق و

سیاست داخلی مصر شود.

یکی دیگر از تبعات مهم افول ناسیونالیسم عربی و پان عربیسم در صحنه داخلی مصر عبارت است از احتمال تشدید روند بنیادگرایی اسلامی. در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰، بنیادگرایی اسلامی تبدیل به اصلی ترین معضل دولت مصر شده بود، تا حدی که به نوشته ساندی تایمز لندن، تحلیلگران اطلاعاتی آمریکا در فوریه ۱۹۹۴ به این نتیجه رسیده بودند که مبارک به شدت در معرض خطر سقوط توسط بنیادگرایان اسلامی قرار دارد که می تواند آثار فاجعه باری برای منافع غرب در خاورمیانه در پی داشته باشد. برآورد تحلیل گران مزبور این بود که در صورت تداوم روند مزبور احتمال سقوط مبارک و گرفتار شدن مصر در آشوب اقتصادی و جنگ داخلی وجود دارد.^(۷) پرسشی که اکنون برای نخبگان مصری مطرح است این است که اگر غرب و مخصوصاً آمریکا در پی جنگ عراق منافع خود را به واسطه بنیادگرایی اسلامی داخل مصر و حتی بالاتر از آن سقوط حسنی مبارک در خطر نبینند، آینده تعاملات دولت و بنیادگرایان اسلامی چگونه خواهد بود؟ گرچه نمی توان این ادعا را مطرح کرد که آمریکا دیگر هیچ منافع حیاتی در مصر نخواهد داشت و لذا مسئله بنیادگرایی اسلامی هم برای منافع این کشور از اولویت برخوردار نخواهد بود، اما واضح است که منافع غرب در جلوگیری از گسترش بنیادگرایی اسلامی در مصر دچار تغییر خواهد شد، زیرا حضور آمریکا در عراق

۱۱۴

حضور مصر نوعی پیوند برقرار کند. تلاش برای عدم شناسایی حکومت موقت عراق از سوی اتحادیه عرب و درخواست خروج آمریکا از عراق در نشست ریاض همراه با ایران و عربستان را می‌توان نشانه‌های اولیه چنین تمایلی دانست.

کاهش نفوذ سنتی فرانسه در شمال آفریقا و مغرب عربی به دلیل تضعیف موقعیت این کشور در نظام بین‌الملل بر اثر جنگ عراق، می‌تواند فرصت مناسبی برای افزایش نقش مصر در شمال آفریقا باشد. در چنین وضعیتی مصر با آگاهی از تمایل آمریکا و اتحادیه اروپا برای افزایش نفوذ خود در شمال آفریقا، خواهد کوشید از این امر برای حفظ اهمیت خود استفاده کند. روابط غرب با لیبی، همسایه مصر، همچنان از اهمیت خاصی برخوردار است.

تشدید سیاست مبارزه با دولتهای حامی تروریسم از نظر آمریکا از سوی این کشور می‌تواند نقش میانجی‌گرانه مصر را در این مورد افزایش دهد، آن هم به این دلیل که آمریکا در صدد تغییر رفتارهای کشورهای مثل سوریه و لیبی است. اما پیش‌بینی ناپذیر بودن رفتار معمر قذافی مانع از سرمایه‌گذاری مصر در این مورد خواهد شد.

فرجام

گرچه تا هنگام پایان بحران عراق، نمی‌توان تصویر روشن و دقیقی از موقعیت بازیگران منطقه‌ای ترسیم کرد، با این حال می‌توان

روندهای درازمدت را تا حد قابل قبولی تشخیص داد. اگر حد فاصل این دو مرحله یعنی شروع بحران عراق تا پایان آن را «دوره گذار» بنامیم، این دوره در شکل دهی به روندهای آینده در منطقه نقش بسیار اساسی ایفا خواهد کرد، اما این ایفای نقش توسط دولتهای منطقه مستلزم داشتن برآوردی معقول در عین حال واقع‌بینانه از تحولات در جریان است. در میان بازیگران مهم منطقه‌ای در خاورمیانه، اسرائیل و مصر به همراه ایران تا حدی عربستان از جایگاه ویژه و مهمی برخوردارند و رویکرد آنها به مسائل منطقه‌ای می‌تواند تأثیر قابل توجهی در جهت دادن به تحولات داشته باشد. این نوشتار موقعیت اسرائیل و مصر را در خاورمیانه پس از صدام مورد توجه و بررسی قرار داد.

نوشتار حاضر می‌تواند ما را به چند نتیجه عمده در مورد موقعیت اسرائیل و مصر در خاورمیانه پس از صدام رهنمون کند:

۱- در درازمدت تحولات جاری به سود منافع ملی اسرائیل است. اما در عین حال نخبگان اسرائیل در دهه‌های آینده با چالشهای ناشی از خاورمیانه جدید به صورت جدی مواجه خواهند شد. سیاست اصلی نخبگان اسرائیلی در حال حاضر مدیریت تحولات و جلوگیری از معکوس شدن روند کنونی است. سکوت نسبی اسرائیل را نیز می‌توان در این راستا تعبیر کرد.

۲- مصر که سابقه هژمونی در نظام منطقه‌ای



انتظار می‌تواند روند کلی حوادث را تحت تأثیر قرار دهد. اما احتمال تغییر کامل مسیر تحولات مزبور در مقطع فعلی کم است و سیاستگذاران و تصمیم‌سازان باید با این پیش‌فرض کنشها و واکنشهای خود را تنظیم و هماهنگ کنند.

پانوشته‌ها

۱- رحمن قهرمانپور، «محیط استراتژیک اسرائیل پس از یازدهم سپتامبر و منافع ملی ایران»، برداشت اول، سال دوم، شماره ۷، صص ۷۸-۷۴.

2- See Pinar Bilgin, "Inventing Middle East? The Making of Regions through Security Discourses", in Utvik & Vikor (ed), **The Middle East in a Globalized Era**, (London: Bergen, 2000).

3- Robert D. Kaplan, "A Post - Saddam Senario," **The Atlantic Monthly**, November 2002.

4- Dan Horowitz, "The Israeli Concept of National Security", in **National Security and Democracy in Israel**, edited by Avner Yaniv, (London: Lynne Rienner Publishers, 1993), p.11.

5- See Paul C. Noble, "The Arab System: Pressures, Constraints and Opportunities", in Bahgat Korany and Ali E. Millal Dessouki, **The Foreign Policies of Arab States: the challenge of Change**, (Boulder: Westview Press, 1991).

6- See Risa Brooks, **Political - Military Relations and the Stability of Arab Regimes**, (New York: IISS 1998).

7- John B. Alterman, "Egypt: Stable, but for How Long?" **The Washington Quarterly**, Autumn 2000, p.108.

عربی را دارد، بیش از هر کشور دیگری در خاورمیانه از تضعیف نظام منطقه‌ای عربی و پان عربیسم متضرر خواهد شد. نتیجه مهم این امر افول موقعیت گذشته مصر به عنوان میانجی آمریکا و اسرائیل و اعراب است. امری که می‌توانست در درازمدت منجر به توسعه اقتصادی مصر و حل مشکلات اساسی این کشور شود. واکنشهای اخیر مصر که گویای نگرانیهای عمیق نخبگان این کشور است، ریشه در احتمال تحقق شرایط فوق دارد.

۳- روابط مصر-اسرائیل که در خاورمیانه دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشد، تحت تأثیر جنگ عراق خواهد گرفت. گرچه در کوتاه‌مدت احتمال تنش در روابط دو کشور و انتقاد نخبگان مصری از اسرائیل وجود دارد، ولی در درازمدت و به دلیل افول موقعیت مصر، روابط دو کشور متأثر از موقعیت آنها در منطقه، روابط آنها با آمریکا و مناقشه اعراب و اسرائیل خواهد بود.

۴- به طور ضمنی در این نوشتار مسائل اصلی اسرائیل ذیل مقوله امنیت و مسئله اصلی مصر نیز ذیل توسعه اقتصادی مورد توجه قرار گرفت. از این منظر هر دو کشور با یک چالش مشترک مواجه‌اند و آن لزوم تجدیدنظر در مفاهیم مزبور (به عنوان اصل راهنمای سیاستهای داخلی و خارجی دو کشور) در درازمدت است. به رغم آنچه گفته شد، نباید این اصل اساسی را فراموش کرد که سیاست در تحلیل نهایی تابع زمان است و به همین دلیل وقوع تحولات و اتفاقات پیش‌بینی نشده و غیرقابل

۱۱۶